Quran and Hadith Studies علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 1: Issue 110, Spring & summer 2023, p.99-121

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 16-12-2022 Revise Date: 31-12-2022 Accept Date: 17-01-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79523.1410 Article type: Original

Abū Aḥmad Sarrāj Hamidānī; Recognizing the Rijal Identity and the Hadith Source of an Unknown Shaykh in *Shaykh Ṣadūq*'s Works

Dr. Husain Sattar, Assistant professor, University of Kashan

Email: sattar@kashanu. ac. ir

Abstract

This writing deals with recognizing the identity of *Abū Aḥmad Sarrāj Hamidānī*, one of the *Shaykh Ṣadūq*'s unknown *Shaykhs* (teachers) from *Hamidān*, and his role in the *Shaykh*'s works. Also, it considers the intermediary role of *Shaykh Ṣadūq* in transferring his reports to Shiʿa culture. In addition, by collecting and analyzing the limited data related to *Sarrāj* in the works of *Ṣadūq*, it tries to identify his religion and achieve more findings regarding him and his *Shaykhs*. According to the results, contrary to popular belief, his religion wasn't Imāmī (Twelver Shiʿa). Besides, examining the entry of some of *Sarrāj* narrations into Imāmī culture, their prominent role in later periods between the traditionists and even the Imamites' jurists as well as his six narrations in Twelvers' narrative heritage shows that at least two of them are unreliable transferred narrations.

Keywords: *Shaykh Ṣadūq, Sarrāj Hamidānī, Transferred narrations, Sunnite, Al-Khiṣāl*

علوم قرآن و حدیث

Quran and Hadith Studies

سال ۵۵ ـ شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۱۰- بهار و تابستان ۱٤۰۲، ص ۱۲۱ - ۹۹

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ٤۱۹۸-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱٤۰۱/۰۹/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱٤۰۱/۱۰/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱٤۰۱/۱۰/۲۷

نوع مقاله: پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79523.1410

ابواحمد سَرَّاج همدانی:
بازیابی هویت رجالی و میراث حدیثیِ شیخی ناشناخته در آثار شیخ صدوق

دکتر حسین ستار

استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه کاشان

Email: sattar@kashanu. ac. ir

چکیده

این نوشتار به بازشناسی هویت یکی از مشایخ گمنام همدانی شیخ صدوق، یعنی ابواحمد سرَّاج همدانی و نقش او در آثار شیخ می‌پردازد و نقش واسطه‌ای شیخ صدوق در انتقال منقولات او به فرهنگ شیعی را مدِّنظر قرار می‌دهد و با جمع‌آوری و تحلیل داده‌های محدودی که شیخ صدوق در آثار خود از سَرَّاج دارد، تلاش می‌کند تا پس از مشخص‌کردن مذهب وی به یافته‌های بیشتری در شناخت او و مشایخش دست یابد. برخلافِ باور رایج، او مذهبی امامی نداشته است. نگارنده با بررسی ورود بعضی اخبار او به فرهنگ امامی و نقش پررنگ این اخبار در ادوار بعدی بین محدثان و حتی فقیهان امامیه و نیز بررسی شش خبر سراج در میراث امامیه نشان می‌دهد که حداقل دو خبر از اخبار او، از اخبار منتقلهٔ نااستوار است.

واژگان کلیدی: شیخ صدوق، سَرَّاج همدانی، اخبار منتقله، عامی‌مذهب، الخصال.

مقدمه

همدان[1] به سال ۲۳ یا ۲٤ هجری توسط مسلمانان به‌طور کامل فتح شد و تحت سیطرهٔ حکومت اسلامی قرار گرفت[2] (یاقوت حموی، ٤۱۰/٥). آغاز ارتباط مردمان دیار همدان با تشیع را به سال ۳٦ هجری و اعزام کارگزاران علوی به این دیار دانسته‌اند، چنان‌که بعدها نیز در عصر امام جواد این ارتباط به‌وسیلهٔ شبکهٔ وکالت ادامه یافت (عیدی، ۱۰). وجود بزرگان و محدثان و اصحاب و وکلای ائمه در این شهر در قرن دوم می‌تواند نشانگر فرهنگ و ارادت شیعی مردمان این منطقه باشد؛ ازجمله ابراهیم‌بن‌محمد همدانی که از صحابهٔ امام رضا و امام جواد و علی‌النقی(ع) بوده است (کشی، ٦۱۱تا٦۱۲)[3] یا وکلای ناحیهٔ مقدسه در قرن سوم (نجاشی، ۳٤٤)[4] یا دیدارهای همدانیان با امام در عصر غیبت (ابن‌بابویه، کمال الدین، ٤۳٤/۲).

در قرن چهارم که محدودهٔ بحث این نوشتار است نیز محدثانی بزرگ از فریقین در این شهر حضور داشته‌اند؛ ازجمله احمدبن‌زیاد همدانی از مشایخ صدوق و با مذهبی امامی نامبردار است که صدوق روایات فراوانی از او نقل کرده است.

از اهل‌سنت نیز در قرن چهارم و در این دیار، ابواسحاق دیزیل همذانی، معروف به سیفنة (سمعانی، ٤۲٤/۱۳)، ابومنصور بزاز (خطیب بغدادی، ۳۹۰/۱۲)، ابراهیم‌بن‌محمدبن‌ابراهیم‌بن‌خلادبن‌یسار (همان، ۹۸/۷)، اصرم‌بن‌حوشب همدانی (خویی، ۱۳٦/۴) نامبردارند.[5] البته وجود جریان‌های انحرافی و محدثان وضاع را نیز در این بین نمی‌توان نادیده انگاشت: افرادی غالی همچون صالح‌بن‌سهل همدانی از اصحاب صادقین (برقی، ۸۰؛ طوسی، ۱۳۸و۲۲۷)، احمدبن‌سابق (کشی، ٥٥۲تا٥٥۳) یا محمدبن‌موسی همدانی سمان (نجاشی، ۳۳۸). توجه و مراودهٔ صاحب‌بن‌عباد، وزیر بویهی به همدان و همدانیان را می‌توان از عوامل تأثیرگذار در تقویت حدیث و تحدیث و ادبیات و فرهنگی امامی به‌معنای عام آن در نیمهٔ دوم قرن

---

۱. در اینکه نام این شهر به‌صورت همدان صحیح است یا همذان یا هر دو اسم؛ نظرات مختلفی بین محققان وجود دارد (نک: صابری همدانی، ۲۳/۱تا۲٥). این شهر در منابع متقدم اسلامی با نام همذان شناسانده شده است (نک: تاریخ بغداد، انساب الأشراف، موارد متعدد)، اما در نسخه‌های موجود از کتب صدوق در بعضی موارد این کلمه به‌صورت همدان (ابن‌بابویه، کمال‌الدین، ٤٤۳/۲و٤٥٤؛ همو، الخصال، ٤و۸ و...) و در موارد بیشتری به‌صورت همذان (همو، ثواب الأعمال، ۲۰۰؛ همو، الخصال، ۱۰٦و۱٤۲؛ همو، التوحید، ص۷۹؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ٤۲/۲و۱۷٦) ثبت شده است. چنین می‌نماید که صدوق نیز از همذان هماهنگ با سایر مصنفان و مؤلفان استفاده کرده است اما ازآن‌رو که در دوره‌های بعدی، این شهر در کتب به نام همدان"و در بین ایرانیان به‌خصوص به همین اسم شناخته شده است، این کلمه به‌صورت امروزین خود؛ یعنی همدان در کتب صدوق جای گرفته است.

۲. اما ازنظرِ اقلیمی برخلاف سایر شهرهای ایران، این شهر با طبع و سرشت عربی به خطر سرمای هوا و برودت آب مورد اقبال اعراب برای سکونت در دوره‌های اولیه قرار نگرفت (نک: یاقوت حموی، ٤۱۳/٥تا٤۰۹).

۳. گزارش‌های کشی البته نشانگر رقابت و اختلافات درونی شیعه نیز در این دوره در همدان است (کشی، ٦۱۲).

٤. برای فهرستی از اصحاب همدانی ائمه نک: صابری همدانی، ۲٥/۲تا۲٦. البته این فهرست کامل نیست، چنان‌که گزارش‌های آن نیز محل تأمل است.

٥. فهرست بسیار مجملی از این راویان و محدثان امامی را می‌توانید در کتاب پراکندگی جغرافیایی رجال شیعه در ایران تا پایان قرن ششم بر پایهٔ منابع رجالی، (علی‌اکبر امامی، ۱۳۹۹) بیابید و فهرستی مفصل‌تر را می‌توانید در کتاب تاریخ مفصل همدان در جای‌جای این کتاب سه جلدی ببینید.

چهارم در منطقۀ همدان دانست.[۱]

البته حداقل تا قرن هفتم هیچ‌گاه شیعه و امامیه به اکثریت و تفوق بر اهل تسنن (شـافعیه) در ایـن دیـار دست نیافت و غلبۀ مذهبی با مخالفان بوده است (صابری همدانی، ۸۰/۱)، اما به‌تدریج رونق و تشرف بـه تشیع در این سامان رو به فزونی می‌گذارد؛ چنان‌که مثلاً صدوق گزارشی به‌نقل از ابن‌فارس در تشـیع قبیلـۀ بنی‌راشدِ همدان در قرن چهارم را روایتگری کرده است (کمال الدین، ۴۵۳/۲).

این شهر مدِّنظر راویان، مورخان و محدثان نیز در طلب حدیث بوده است و این نشان از رونق حـدیث در این دیار دارد (ابن‌عساکر، الأربعین البلدانیه، ۱۴۰؛ سمعانی، ۴۲۴/۱۳؛ خطیب بغدادی، ۹/۱). صـدوق پدر و پسر در قرن چهارم به این دیار در طلب حدیث شتافته‌اند. سمعانی با معرفـی تعـدادی از محـدثان و عالمان این دیار به کثرت و فراوانی آنان اشاره کـرده اسـت (سـمعانی، ۴۲۴/۱۳).[۲] در ایـن شـهر، حـدیث و محدثان آن‌قدر اهمیت و جایگاه داشته‌اند که گاه مدفن آن‌ها تبدیل به زیارتگاه هم شده است؛ مثلاً حموی در خصوص طاهربن‌عبدالله (ابوبکر زاهد) نقل کرده است که قبر او در قرن ششـم محـل زیـارت مردمـان بوده است (۵۵/۴).

علاوه بر خودِ همدان، بعضی مناطق و کورات وابستۀ آن نیز در تاریخ علم حدیث و تحدیث نیز مدِّنظر قرار گرفته‌اند؛ ازجمله اسـدآباد (ابـن‌عسـاکر، الأربعـین البلدانیـه، ۱۴۶)، روذراور (همـو، همـان، ۱۴۴) و مشکان (همو، همان، ۱۴۲)، استارقین (همو، همان،[۳] ۱۷۴/۱).

متأسفانه معظمِ کتب و تواریخ محلی همـدان کـه بـه‌خصـوص می‌توانسـت در خصـوص قـرن چهـار اطلاعات ارزشمندی در اختیار پژوهشگران قرار دهد امـروزه در دسـترس نیسـت: تـاریخ همـدان، تـألیف صالح کوملاذانی؛ طبقات همدان، تألیف عبدالرحمن‌بن‌احمد انماطی؛ تـاریخ همـدان، تـألیف محمـدبن حسین وزیر ابوشجاع؛ تاریخ همدان، تألیف شیرویه دیلمی؛[۴] تاریخ محمدبن‌عبـدالملک همـدانی؛ همـدان نامه، تألیف ابوعلی همدانی و همدان‌نامـه، تـألیف میرسـیدعلی کبیـر همـدانی (نـک: صـابری همـدانی، ۱۷/۱تا۲۰).[۵]

ازاین‌رو کنار هم چیدن اطلاعات محدود و پراکندۀ نویسـندگانی چـون صـدوق می‌توانـد اطلاعـات و

---

۱. مراوده و استادی ابن‌فارس و تألیف کتاب صاحبی برای صاحب‌بن‌عباد نمونه‌ای از توجه وی به عالمان همدانی است.

۲. کتاب سمعانی مأخذی گران‌سنگ در معرفی راویان این منطقه تا قرن شش است (نک: سمعانی، ۴۲۴/۱۳تا۴۲۹). ابن‌عساکر نیز در الأربعـین البلدانیـه نمونـه احادیثی از راویان و محدثان همدان و توابع آن آورده است (۱۴۰، همدان؛ ۱۴۲، مشکان، ۱۴۴؛ روذراور، اسدآباد، ۱۴۶).

۳

۴. ذهبی در تاریخ الإسلام، فراوان از این کتاب مفقود و نویسنده‌اش نقل کرده است. بازآفرینی این کتـاب شـیرویه از بـین آثـار به‌جای‌مانـده توسـط پژوهشـگران تاریخ، خدمتی به حوزۀ تاریخ و حدیث به‌خصوص در شناخت این دو عنصر در همدان خواهد کرد.

۵. صابری، مؤلف این کتاب صحبت از هشت کتاب کرده است (۱۷/۱)، ولی بیش از این هفت کتاب را معرفی نکرده است.

دانسته‌های جدیدی برای محققان فراهم کند.

۱. پیشینۀ سفر آل‌بابویه به همدان و استماع حدیث از عالمان اهل تسنن

پیشینۀ مسافرت‌ها/رحله‌های حدیثی خاندان بابویه به همدان را می‌توان در پدر صدوق، علی‌بن‌بابویه ردیابی کرد؛ چنان‌که نقل پدر صدوق از اهل تسنن نیز در منقولات او به چشم می‌خورد. صدوق در کتاب امالی خود، حدیثی را از پدرش نقل می‌کند که او از ابراهیم‌بن‌عمروس همدانی (شرح حال او نک: خطیب بغدادی، ۸۰/۵ و ٤٥٠) در همدان استماع کرده است؛ حدیثی پربار و طولانی در بیان فضایل حضرت علی(ع) (ابن‌بابویه، الامالی، ۸ و ۹) که طریقی عامی دارد.

ابراهیم‌بن‌عمروس همدانی از مشایخ علی‌بن‌بابویه و از شاگردان ابی‌علی‌حسن قحطبی (همو، همان، ۸) و ابی‌عمار مروزی و حمیدبن‌زنجویه و متوفای ۳۲۱ بوده است (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ٥٥٠/١٤؛ به نقل از مامقانی، ٢٣٥/٤). معرفی او در منابع عامی پیش‌گفته و دیگر منابع نشان از مذهب عامی و جلالت شان و وثاقت او دارد (همان).

علی‌بن‌بابویه نیز برای اتمام حجت در برابر مخالفان امامیه به احادیث و مرویات آنان در شأن و مناقب و جایگاه اهل بیت استناد کرده است (مامقانی، ٢٣٥/٤)؛ سنتی که سپس پسر او، محمدبن‌علی‌بن‌بابویه به نحو احسن و اکمل در کتب متعدد خود بدان سیر کرد. در روش حدیثی امامیه یکی از روش‌های معهود در بیان فضایل اهل بیت، نقل فضایل این خاندان از بیان مخالفان و به‌خصوص اهل‌سنت است (نک: ستار، بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله، ۱۱۷). بنابراین صدوق از یک سو، تجربۀ پدر و استماع حدیث نزد همدانی‌ها را داشته است و از دیگر سو، سفر وی به همدان که بعد از مهاجرت او به ری بوده است زمانی صورت گرفته است که همدان به‌عنوان یکی از پایتخت‌های آل‌بویه مقرر شده بود.

۲. زمان سفر صدوق به همدان

صدوق پدر در سال تناثر النجوم؛ ۳۲۹ق نقاب در چهرۀ خاک گشود. از دیگر سو، سفر صدوق به همدان باتوجه‌به گزارش وی قطعاً بعد از حضور او در ری بوده است (برای تعیین تاریخ سفر صدوق به ری و تحلیل اقوال مختلف در این زمینه نک: ستار، بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله، ص۵۸ به‌بعد). ازاین‌رو، همراهی صدوق پدر و پسر در سفر به همدان اثبات‌شدنی نیست، مگر اینکه صدوق پسر در همراهی پدر حدیثی از همدانیان اخذ نکرده یا در صورت فراگیری، آن را گزارش نکرده است.

صدوق به‌روش معهودش در نقل احادیث، هم محل تحمل حدیث و هم سال تحمل و هم روش تحمل را در اسانید خود از مشایخ این دیار یاد کرده است: «بِهَمَذَانَ مُنْصَرَفَنَا مِنْ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ

خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ» (الخصال، ۱۰٦/۱؛ نک: همان، ۳٤٤/۲؛ کمال الدین، ۲۹۲/۱؛ معانی الأخبار، ۲۷۵). طریق تحمل حدیث از او که به «حدثنا» یاد شده است، ظهور در سماع دارد و گزارش پیش‌گفتۀ صدوق این حدس را تأیید می‌کند. صدوق در سال ۳٥٤ در همدان از او استماع حدیث داشته است.[1]

این سفر او مربوط به سفری است که او به قصد حج در سال ۳٥٤ مشرف شد. در مسیر بازگشت در فید و کوفه و همدان از عالمان آن دیار استماع حدیث کرده است. البته نمی‌توان به‌یقین از قصد سفر خاص صدوق به همدان سخن گفت و به احتمال زیاد چون این شهر در مسیر قافله‌های حج بوده است (سمعانی، ٤۲٤/۱۳)، صدوق در راه برگشت در این شهر توقف کرده و به فراگیری و اخذ حدیث پرداخته است.

۳. ابواحمد قاسم‌بن‌محمدبن‌احمد سَرَّاج همدانی

او ازجمله مشایخ همدانی صدوق است که در هفت سند از او، شش حدیث در پنج کتاب از مجموع کتب خود یاد کرده است: التوحید (۳۳۱)، علل الشرایع (۸۱/۱)، الخصال، (۳٤٤/۲ و ۱۰٦/۱ و ۱٦۹)، کمال الدین (۲۹۲/۱) و معانی الأخبار (۲۷۵).

صدوق همواره با لقب و کنیۀ کامل و همواره جز یک مورد با پسوند همدانی از او یاد کرده است: «أَبُوأَحْمَدَ الْقَاسِمُبْنُمُحَمَّدِبْنِأَحْمَدَ السَّرَّاجِ الْهَمْدَانِيُّ» (التوحید، ۳۳۱) و گاه با لقب زاهد:[2] «أَبُوأَحْمَدَالْقَاسِمُبْنُمُحَمَّدِبْنِأَحْمَدَبْنِعَبْدَوَيْهِ السَّرَّاجِ الزَّاهِدُ الْهَمَذَانِيُّ» (معانی الأخبار، ۲۷۵). این یادکرد در معانی الأخبار، کامل‌ترین یادکرد از اسم و لقب و کنیۀ او در آثار صدوق است. صدوق تنها در یک مورد بدون پسوند همدانی از او نقل کرده است (الخصال، ۳٤٤/۲).

کتب رجالی به همین مقدارِ اطلاعات صدوق از او بسنده کرده و صرفاً او را به‌عنوان یکی از مشایخ صدوق معرفی کرده (نوری، ٤۷۸/۲۳؛ خویی، ٤۹/۱٥) یا او را مجهول دانسته‌اند (بسام، ۱٦۹/۲). کتب صدوق مملو از اطلاعات رجالی در خصوص راویان است؛ اطلاعاتی که گاه منحصر به فرد و در هیچ کتاب رجالی یا تاریخی و فهرست‌نگاری به ثبت نرسیده است (نک: ستار، نقش نیشابور در شکل‌گیری شخصیت علمی و تدوین آثار شیخ صدوق، ۹تا۳٥). گفتنی است صدوق به استناد گزارش نجاشی، کتاب رجال نیز داشته است (نجاشی، ۸٤) و ذهن و سویۀ رجالی او در نقل اخبار به چشم می‌خورد، وگرنه کمتر راوی یا مشایخ حدیثی و حتی نویسندگان کتب اربعه هستند که به جزئیاتی همچون سال و محل و نحوۀ تحمل حدیث همراه با جزئیات بیشتر، همانند صدوق اشاره کنند.

---

۱. البته سفر حج صدوق در انتهای سال ۳٥۳ و زمان ورود او به همدان ابتدای سال ۳٥٤ بوده است (نک: ابن‌بابویه، الهدایة، مقدمة، ۱۱۲).

۲. لقب زاهد از القاب پربسامد در بین محدثان است (نک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، در موارد متعدد). بررسی این واژۀ لقب نیز شاید دانسته‌هایی در خصوص این محدث به ما ارائه کند.

با گزارش‌های صدوق در خصوص ابواحمد می‌توان گزاره‌های زیر را برای وی صادق یا نزدیک به صدق دانست:

أ. او در سال ٣٥٤ قمری در قید حیات بوده است (ابن‌بابویه، الخصال، ١٠٦/١).

ب. در همدان زیسته است (همو، کمال الدین، ٢٩٢/١).

ج. ابواحمد از مشایخ ذیل در نقل حدیث بهره برده است.

٣. ١. مشایخ ابواحمد السراج به روایتگری صدوق

أ. ابوالقاسم جعفربن‌محمدبن‌ابراهیم سرندیبی[1] (ابن‌بابویه، التوحید، ٣٣١؛ همو، علل الشرایع، ٨١/١): از او نیز در منابع رجالی شیعی جز اینکه او را در سند حدیث یادشدهٔ صدوق معرفی کرده‌اند، سخنی به دست نیامده است (طهرانی، ٧٣/١). مؤلف تنقیح المقال گفته است: «لم یذکر المعنون أرباب الجرح و التعدیل من الخاصّة و العامّة و لایبعد کونه من رواة العامّة» (مامقانی، ٢٨٧/١٥).

ظاهراً او باید جعفربن‌محمد ابوالقاسم سرندیبی از عالمان علم قرائت اهل‌سنت باشد (ابن‌جزری، ٤١/٣) که ابوالقاسم هذلی به نقل قرائت از او پرداخته است (هذلی، ٤٠١ و ٣٩٦ و ٤١٨ و ٤١١؛ نک: ابن جزری، ٢٣٧/٢).

از سال فوت او گزارشی نداریم جز اینکه می‌دانیم معاصر با ابن‌مجاهد (٢٤٥تا٣٢٤) بوده و شاگرد او ابوبکر طرازی بغدادی نیز در سال ٣٨٥ فوت کرده است (ابن‌جزری، ٢٣٧/٢). جست‌وجو در احادیث و مرویات امامیه نشان می‌دهد همان گونه که میراث سَرَّاج همدانی تنها و تنها توسط صدوق به پسینیان رسیده است، تنها راه دستیابی ما به مرویات سرندیبی در امامیه نیز همین منقولات سراج در آثار صدوق است.

ب. ابوالحسن علی‌بن‌حسن‌بن‌سعید بزاز (ابن‌بابویه، الخصال، ٣٤٤/٢): در منابع اهل‌سنت از او به «سعد» یاد شده است و بعید نمی‌نماید که در اسانید صدوق «سعد» به «سعید» تصحیف شده باشد. در همین منابع هم البته به نقل از شیرویه همدانی از او به‌عنوان یکی از مشایخ ابوبکر فلکی همدانی (متوفای ٣٨٤) یاد شده است (صفدی، ١٨٩/٦؛ نک: یاقوت حموی، ٢٣١/١). معرفی بهتری از او را ذهبی به ما نشان داده است: علی‌بن‌حسن‌بن‌سعدبن‌مختار، ابوالحسن همدانی بزاز که حدیث را از اینان شنیده است: هارون‌بن‌اسحاق همدانی و محمدبن‌وزیر و احمدبن‌بدیل. همچنین شاگردان او را در حدیث صالح‌بن احمد[2] (ابن الکوملاذی) و احمدبن‌محمدبن‌روزبه و جبریل العدل دانسته‌اند. ذهبی عبارت خود را در این بخش برای اختصار با «وآخرون» به پایان رسانده است که مشعر به فراوانی شاگردان اوست. همو از شیرویه

---

۱. سرندیب همان سیلان/سریلانکای امروزی است (خزائلی، ٤١١؛ ابوالفداء، ٤٣٠/١).

۲. مراد «صالح‌بن‌محمدبن‌احمد» است (نک: ذهبی، ٧٧/٢٧).

همدانی نقل کرده است که ابوالحسن كَانَ ثقة خيرًا (ذهبی، سير اعلام النبلاء، ۳۹٤/۲۳). ابواحمد همدانی فقیه نیز از مشایخ او معرفی شده است (حافظ مزی، ۳۵۳/۲۷). فوت او را در رمضان سال ۳۱۷ قمری اعلام کرده‌اند (ذهبی، ۳۹٤/۲۳).

گفتۀ ذهبی را در استماع حدیث از حُمَیْدبن‌زنجویه[۱] نقل صدوق در اینجا تأیید می‌کند. صدوق اینجا در اسناد حدیث، شیخ حدیث ابن‌زنجویه را عبدالله‌بن‌یوسف معرفی کرده است. جست‌وجو برای یافتن چنین نامی به‌عنوان یکی از مشایخ او نتیجه‌بخش نبود،[۲] اما در منابع رجالی اهل‌سنت از محمدبن‌یوسف الفریابی به‌عنوان یکی از اساتید او یاد شده است (خطیب بغدادی، ۵٦۰/۳).

ج. حسن‌بن‌علی‌بن‌نصربن‌منصور طوسی (ابن‌بابویه، الخصال، ۱۰٦/۱): وی ازجمله مشایخ ابواحمد سراج است که صدوق با یک واسطه در سه کتاب خود، دو نقل از او را بیان کرده است. در معانی الأخبار به‌نقل از ابوالحسن اسدی از او (در کنار پدر اسدی و علی‌بن‌عباس بجلی) در طریقی عامی از پیامبر نقل کرده است که: «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ عُرَفَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ»[۳](۳۲۳). صدوق همین سخن را به همین طریق و متن، در خصال و در «باب عرفاء اهل الجنة صنف» (۲۸/۱) تکرار کرده است. در خصال هم به‌واسطۀ سَرَّاج در باب «ثلاثة لايكلمهم الله عزوجل يوم القيامة...» (۱۰٦/۱تا۱۰۷) از پیامبر به سندی از طوسی نقل سخن شده است.

دیگر سخن منقول با واسطۀ صدوق از طوسی خبری است شناخته‌شده به نام «سطیح کاهن» که شاگرد قزوینی طوسی، احمدبن‌محمدبن‌رزمه قزوینی که از مشایخ صدوق هم اتفاقا بوده است (ابن‌بابویه، الامالی، ۳۳۰ و ۳۳۵؛ همو، عیون اخبار الرضا، ۲۵۰/۱) برای او نقل کرده است (همو، کمال الدین، ۱۹۱/۱تا۱۹۲).

رزمه، نزدیک به صد سال عمر کرده و در سال ۳۵۵ قمری (ابویعلی خلیلی، ۷۳۹/۲) یا ۳۵۸ به قول الإرشاد (رافعی قزوینی، ۲۳٦/۲) رحلت کرده است. رافعی تأکید دارد که افراد زیادی از او و از بلاد مختلف حدیث شنیده‌اند (۲۳٦/۲). از کنکاش‌ها چیزی در مذهب او به دست نیامد، به‌جز اینکه در ضیافة الأخوان، وی را مدِّنظر مخالفان خوانده است (همان، ۱۱۵)، اما توجه ابتدایی در منابع رجال عامی و نوع ستایش‌ها از او و نیز اسامی مشایخ او که نوعاً در این منابع عامی هستند، در کنار تبارشناسی احادیث او که

---

۱. زیستۀ حدود۱۸۰تا۲۵۱ (دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ مدخل حمیدبن‌زنجویه)؛ عالم، محدث و زاهد بزرگ عامی است. چنان‌که صاحب تنقیح نیز بدین مذهب او تصریح کرده است: (مامقانی، ۳۲۰/۲٤) ابن‌حبان که در کتاب ثقات خود از او یاد کرده است، البته پس از توصیف وی به «كَانَ من سَادَات أهل بَلَده فقها و علما وَ هُوَ الَّذِی أظهر السّنة بنسا»، سال فوت او را ۲٤۷ دانسته است (ابن‌حبان، ۱۹۷/۸).

۲."عبداللّه‌بن‌یوسف: لم یذکروه. وقع فی طریق الصدوق فی الخصال عن حمیدبن‌زنجویه، عنه، عن خالدبن‌یزید (نمازی شاهرودی، ۱۳۵/۵).

۳. برای شناخت این حدیث و طرق دیگر آن و نیز ارزیابی آن بنگرید به: سیوطی ۱٤۵/۱۲؛ دارمی، ۲۱۸۵/٤

نوعاً ریشه در نقل اهل تسنن دارد، بیشتر او را محدثی عامی می‌نمایاند تا امامی. اخبار صدوق هم داده‌ای در خصوص مذهب او نشان نمی‌دهد، جز اینکه وی در خصوص رزمه از الفاظ ترضی بهره نبرده است. به‌کاربردن الفاظ ترضی در لسان صدوق قرینه‌ای (البته نه تام) بر امامی‌بودن است، اما عدم به‌کارگیری الفاظ ترضی لزوماً دال بر غیرامامی‌بودن نیست. مامقانی هم در این خصوص توثیق او را باتوجه‌به مجهول بودن و باتوجه‌به اینکه از مشایخ صدوق بوده است منوط به احراز امامی‌بودن او دانسته است (مامقانی، ۳۰۹/۷). پس دو شاگرد طوسی؛ یعنی سَرَّاج همدانی و احمدبن‌رزمه قزوینی از مشایخ صدوق بوده‌اند.

با مراجعه به منابع تاریخی و رجالی اهل‌سنت، به مذهب عامی طوسی پی می‌بریم. حسن‌بن‌علی‌بن نصربن‌منصور طوسی مکنی به ابویعلی (۲۲۲تا۳۱۲) (۸۳۷تا۹۲۴) (کحاله، ۲٦٤/۳)، ملقب به کَرْدُوش (ابن‌ماکولا، ۱۳۲/۷) است که در بعضی منابع با پسوند خراسانی هم معرفی شده است: (سیوطی، ۳۳۲) حافظ و رحّال و امام و ثقه در منابع رجالی اهل تسنن توصیف شده است؛ ازجمله مشایخ حدیثی او زبیربن بکار، محمدبن‌رافع، عبدالله‌بن‌هاشم و احمدبن‌منیع هستند. عبدالله‌بن‌محمدبن‌مسلم اسفرایینی و احمدبن علی رازی از او روایت کرده‌اند. او در قزوین و هرات حدیث نقل کرده و در سال ۳۱۳ و با حدود ۹۰ سال سن در طوس فوت کرده است (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۱۸/۲، ذهبی، ۳٤۹/۱۱). کتاب الاحکام المخرج علی جامع الترمذی ازجمله تألیفات اوست.

لازم به ذکر است در هیچ‌یک از این منابع از سراج زاهد به‌عنوان یکی از شاگردان طوسی یاد نشده است و چنین داده‌ای صرفاً با مرویات صدوق به دست می‌آید.

د. ابواحمد قاسم‌بن‌ابی‌صالح (ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۹۲/۱)**:** او معروفترین و شناخته‌شده‌ترین شیخ حدیثی سراج زاهد است. ابواحمد قاسم‌بن‌ابی‌صالح بنداربن‌اسحاق همذانی روَّاد، از راویان و محدثان اهل‌سنت در همدان است که به امام، حافظ، محدث، صدوق و متقن شناسانده شده است (ذهبی، ۳۸۸/۱۵تا۳۸۹). نامدارترین شیخ او، ابی‌حاتم رازی است (ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ٦/٥۲). از بزرگانی دیگر نیز حدیث شنیده است؛ ازجمله ابراهیم‌بن‌نصر نهاوندی، ابراهیم‌بن‌دَیْزِیل (ذهبی، ۳۸۸/۱۵تا۳۸۹) کتب او در فتنه از بین رفته است: «وَ ذهبَ عَامَّتُهَا فِي الفِتْنَة» و در آخر عمر بینایی‌اش را نیز از دست داده است. در سال ۳۳۸ قمری زندگی او پایان یافته است (همو، ۳۸۹/۱۵).

در دو کتاب تاریخ مدینهٔ دمشق (ابن‌عساکر، ۳٤۸/۲٦ با توصیف وی به الهمذانی؛ همو، همان، ٦/٥۲؛ همو، همان، ۳۱/۳۸) و تاریخ بغداد (۷٤/۲ و ٦٥/۳ و ۲٦٤/٤) از او نقل‌قول‌های متعددی شده است و اطلاعاتی از مشایخ و تلامیذ و منقولات او به مخاطب ارائه شده است که علاوه بر حدیث، نشان از علقه‌های ادبی و رجالی او دارد.

گفتنی است علاوه بر این نقل که صدوق با واسطهٔ سراج زاهد از ابواحمدقاسم‌بن‌ابی‌صالح (ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۹۲/۱) نقل کرده است، صدوق نقلی دیگر نیز به‌واسطهٔ شیخ دیگر حدیثی‌اش؛ یعنی محمدبن‌ابراهیم‌بن‌اسحاق طالقانی در علل الشرایع از او ذکر کرده است (همو، علل الشرائع، ۱۳۹/۱).

ه. ابوعمرو احمدبن‌حسین‌بن‌عمرون (همو، معانی الاخبار، ۲۷۵)**:** ابوعمرو در فریقین شناخته‌شده نیست (نمازی شاهرودی، ۲۹۸/۱؛ مامقانی، ٦٣/٦). اگر بخواهیم از طریق همین یک روایت صدوق از او (ابن‌بابویه، معانی الأخبار، ۲۷۵) اطلاعاتی کسب کنیم فقط خواهیم دانست ابواحمد همدانی از شاگردان او و ابراهیم‌بن‌احمدبن‌نُعَیْس بغدادی از مشایخ حدیثی اوست.

دربارهٔ ابراهیم‌بن‌احمد سیوطی اذعان کرده است که از او شرح‌حالی نیافته و به روایت نقل‌شدهٔ ابن‌حبان رهنمون کرده است، جدا از آنکه در همانندی این دو محمدبن‌ابی‌داود تردید هم داشته است (سیوطی، ١٤٦/٢٠؛ ابن‌حبان، ۹۵/۹تا۹٦).

از طریق روایتی که صدوق در طریق روایت ازدواج بدل در جاهلیت از ابن‌عمرون نقل کرده است نیز از او خبری در اسانید عامی یافت نشد. عامه این خبر را در نیمی از سند به‌صورت مشترک با نقل صدوق یاد کرده‌اند که در بخش تحلیل روایت بدل بدان می‌پردازیم (دارقطنی، ۳۰۹/٤).

و. ابوبکر محمدبن‌احمد ضبی (ابن‌بابویه، الخصال، ١٦٩/١): از او در منابع امامیه تنها همین یک روایت صدوق از طریق سراج از او نقل شده است و همانند اخبار سراج از او نیز به‌واسطهٔ صدوق خبردار شده‌ایم.

نقل صدوق هم نشانگر این است که ابوبکر از مشایخ سراج زاهد و شاگرد محمدبن‌عبدالعزیز دینَوَری بوده است (همو، همان، ١٦٩/١)، به‌واسطهٔ همین استاد (محمدبن‌عبدالعزیز دینوری) می‌توانیم سراغ او را در آثار تراجم و حدیث بیابیم. محمدبن‌عبدالعزیز از شاگردان حَکَّامَه بنت عثمان‌بن‌دینار (ابن‌جوزی، ۱۱۰/۲؛ همو، ۲۲۷/۲) و از مشایخ ابوعلی الشاشی، متوفای ۳۱۱ (خطیب بغدادی، ۳٤۳/۷) و محمدبن‌ابراهیم‌بن‌حمک (رافعی قزوینی، ١٤١/١) است، چنان‌که در همین سند هم این ابوبکر محمدبن احمدبن‌حفص دینَوَرِی است که از او روایت کرده است، ازاین‌رو بعید نیست که ابوبکر محمدابن‌احمد ضبی در خصال صدوق همان ابوبکر محمدبن‌احمدبن‌حفص دینوری در کتاب ابن‌جوزی باشد.

اما از ابوبکر ضبِّی حدیثی در منابع عامه نقل شده است که نشانگر فراگیری حدیث از او توسط سَرَّاج زاهد است. این حدیث را ابن‌فاخر (متوفای ٥٦٤) در موجبات الجنة در باب «ورود بدون حساب دوستداران ابوبکر و عایشه به بهشت! !» روایت کرده است (ابن‌فاخر، ۲۱٦).

از ضمیمهٔ گزارش ابن‌فاخر (با عبارت: محمدبن‌احمد الضبی الدینوری) و ابن‌جوزی (با تعبیر: ابوبکر

محمدبن‌احمدبن‌حفص الدینوری) و صدوق (با عبارت: ابوبکر محمدبن‌احمدالضبی) می‌توانیم به مشخصات کامل‌تری از اسم و نسب او دست یابیم: «ابوبکر محمدبن‌احمدبن‌حفص ضبی الدینوری». این یافته البته حدسی نزدیک به یقین است که نیاز به بررسی بیشتری دارد؛ به‌خصوص اینکه در هیچ‌یک از نرم افزارها و پایگاه‌های علوم اسلامی این ترکیب کامل یافت نشد. ترکیب «الضبی الدینوری» هم جز در موجبات الجنة گزارش نشده است.

روایت ابن‌فاخر نشانگر آن است که: أ. سَرّاج از مشایخ احمدبن‌ابراهیم‌بن‌احمد است؛ ب. محمدبن احمد ضبی دینوری از مشایخ سَرّاج است؛ ج. سَرّاج از ضبی در مکه تحمل حدیث کرده است (سفر ضبی به مکه).

البته مضمون روایت ابن‌فاخر را ابن‌عساکر با سندی دیگر نقل کرده که ابتدایش ابوبکر دینوری است و انتهایش سعید خدری نقل کرده است، اما در آن سخنی از سَرّاج نیست و به جای او حسن‌بن‌رشیق است که از قضا او نیز مانند سَرّاج این حدیث را در مکه از دینوری فرا گرفته است (ابن‌عساکر، ۱۵٦/۳۰).

اما این حدیث چنان‌که محققان شیعه نیز بدان تصریح کرده‌اند نوعی فضایل‌سازی برای دیگران با گرته برداری از فضائل علی(ع) در احادیث نبوی است. علاوه بر اینکه در منابع شیعی (ابن‌بابویه، الامالی، ۱۱٦؛ کوفی، ٤۳۸) و حتی در منابع اهل تسنن (ابن‌حسنویه، بحر المناقب، ۸٦ مخطوط، به‌نقل از شوشتری، ٩٤/٥) احادیثی با همین مضمون آمده است که خازن/کلیدداری بهشت توسط پیامبر به حضرت علی عطا شده است. علاوه بر این، بعضی افراد در سند نقل ابن‌عساکر متهم به وضع و جعل حدیث توسط اهل تسنن شده‌اند (نک: کنتوری، ۲۰۷/۱تا۲۰۸).

گفتنی است دینور نیز در منابع تاریخی و معاجم بلدان از بلاد جبل و نزدیک کرمانشاه امروزی است که محدثان نامدار فراوانی در منابع حدیثی از این دیار برخاسته‌اند؛ ازجمله ابوبکر محمدبن‌علی دینَوَری (سمعانی، ٤٥٦/٥).

۳. ۲. مذهب ابواحمد سراج

نه صدوق و نه دیگران هیچ گزارشی در این خصوص نداده‌اند، اما احتمال امامی‌نبودن وی را بعضی رجالیون متأخر محتمل دانسته‌اند. قرینه‌ای در این خصوص ذکر نکرده‌اند (شوشتری، ٤٩٥/۸) اما با قرائن زیر می‌توان او را غیرامامی/عامی دانست:

أ. مشایخ شناسایی‌شدهٔ او چنان‌که در صدر این مقاله آمده است نوعاً عامی بوده‌اند. از بین شش تن از مشایخ او که از کتب صدوق استخراج شد، قطعاً پنج نفر غیرامامی هستند و نفر ششم نیز به احتمال زیاد امامی نیست.

ب. روایات او در نقل از صحابه چون ابوهریره (ابن‌بابویه، معانی الأخبار، ۲۷۵) و به طرق نوعاً عـامی از قرائن مشهود در این ادعاست (همو، الخصال، ٣٤٤/٢). سه روایت او از امام علی (همو، کمال الـدین، ۲۹۲/۱) و امام باقر (همو، الخصال، ١٦٩/١) است اما همین روایت از امام بـاقر(ع) نیـز بـه طریـق عـامی روایت شده است (همو، همان).

ج. صدوق نوعاً از الفاظ ترضی برای بیان مذهب راویـان اسـتفاده کـرده اسـت و در خصـوص راویـان همدانی بارها از الفاظ ترضی استفاده کرده اما در خصوص ابواحمد هیچ‌گاه از الفاظ ترضی استفاده نکـرده است. به‌کارنبردن الفاظ ترضی از صدوق قرینه‌ای (نه دلیل) بر مذهب غیرامامی راوی است (همـو، همـان، ۱و۴۵/۲ و ٤٦ و... صـفحات متعـدد بـه‌نقـل از سـتار، بررسـی و تحلیـل دلایـل و پیامـدهای روایـات منتقله،١٦٥). بنگرید به یادکردِ او از پدر، ابن‌ولید، موسی‌بن‌متوکل، ماجیلویه، احمدبن‌زیاد جعفر همـدانی و... در جای‌جای این کتاب و به‌کارنبردن ترضی در مشایخ اهل‌سنت همچون شافعی فرغـانی (ابن‌بابویـه، الخصال، ١٧٤/١) و دیگران در کتاب خصال.

ج. از میان پنج نقل صدوق از او، نوعاً روایات مذکور از اهل تسـنن اسـت کـه نقـل شـده اسـت و بـه اصطلاح از اخبار منتقله‌ای است که به‌واسطهٔ صدوق و سَرَّاج به امامیه راه یافته‌اند. مجمـوع قـرائن فـوق در کنار هم نشانگر مذهب عامی سراج زاهد همدانی است.

گفتنی است تنها طریق امامیه به روایات سراج فقط گزارش‌های شـیخ صـدوق اسـت و در منـابع اهـل تسنن هم از او یادکرد و سخنی به میان نیامده است؛ ازاین‌رو، نقش منحصر به فـرد صـدوق در انتقـال ایـن میراث حدیثی اهل‌سنت درخورِ توجه است.

۴. اخبار منتقله در واسطه‌گری صدوق از سراج زاهد

«احادیث منتقله به سخنان و مرویات و آثاری گفته می‌شود که از یک دین یا فرقه به دین یـا فرقـهٔ دیگـر (در اینجا به امامیه) راه یافته است و در موارد یا منابعی تلقی به قبول و گـاه حتـی بـه‌عنـوان سـخنی شـیعی پذیرفته شده است و بدان استناد یا استدلال شده است» (ستار، بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایـات منتقله، ۲). روایات راه‌یافته از سایر فرق بـه تفکـر امامیـهٔ اثنی‌عشـری را می‌تـوان در دو گـروه جـای داد: ۱. روایات منتقلهٔ استوار؛ آن دسته از روایات منتقله که با بررسی و کنکاش تأییدشدهٔ عالمان دینی امـامی قـرار گرفته است؛ ۲. روایت منتقلهٔ نااستوار؛ دسته‌ای از اخبار در اندیشهٔ امامیـه مـورد تأییـد اکثـر عالمـان قـرار نگرفته است یا با کنکاش محققان، نااستواری آن به ادلـهٔ مختلـف اثبـات شـده اسـت (همـو، همـان، ٤). محققان برای دستیابی به اخبار منتقله از روش‌های متفاوتی بهره برده‌اند؛ یکـی از ایـن روش‌هـا پـی‌جـویی

حدیث در منابع اولیهٔ تاریخی/اولین نقل‌ها در کنار کثرت طرق و تعدد منابع در مقصد اولیه و سپس انتقال حدیث به مقصد دوم با وحدت طریق است (نک: ستار و مؤدب، بررسی نقش روات مشترک در اخبار منتقله، ۲۰۷تا۲۳۸).

پیگیری اخبار سراجِ زاهد همدانی نشانگر نقش صدوق در انتقال اخبار وی به امامیه است. از میان شش نقل صدوق، چهار نقل وی را به همین سویه بررسی می‌کنیم:

۴. ۱. حدیث عدم‌جواز ضرب اطفال: منتقلهٔ نااستوار

از میان هفت نقل صدوق از ابواحمد نقلی در باب «فطرة الله عزوجل الخلق علی التوحید» (ابن‌بابویه، التوحید، ۳۳۱) و در علل در «باب العلة التی من أجلها لایجوز ضرب الأطفال علی بکائهم» (همو، علل الشرائع، ۸۱) به شرح ذیل تکرار شده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) لَاتَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ» (همو، التوحید، ۳۳۱).

تنها تفاوتی که در نقل این خبر در دو کتاب وجود دارد آن است که در خبر علل الشرائع صرفاً از "درود بر پیامبر «الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ» (همو، علل الشرائع، ۸۱/۱) یاد شده است و کلمهٔ «آله» بسان التوحید در آن به چشم نمی‌خورد.

حدیث یادشده ازجمله احادیث منتقله است که توسط صدوق به دایرهٔ حدیثی شیعیان راه پیدا کرده و سپس در مسیری مجزا شروع به فربهی و استواری کرده است، فارغ از اینکه چه میزان صدوق به این حدیث اعتنا کرده و به چه منظوری بدان روایت کرده است؛ حدیثی که در منبع اولیه/عامی آن «موضوع» و «ضعیف» ارزیابی شده است، اما در مقصد/امامیه به خبری تبدیل شده است که حتی مستند احکام فقهی قرار گرفته است؛ ازاین‌رو این حدیث از انواع اخبار منتقلهٔ نااستوار است.

کثرت طرق و تعدد منابع[1]همین سخن در اهل تسنن در کنار اسناد عامی و نیز مذهب سراج قرینه‌ای بر مدعای نویسنده است. لازم به ذکر است در متن حدیث اهل تسنن با متن حدیث علل الشرائع تفاوت بسیار کمی دیده می‌شود که هیچ دخلی به معنا ندارد؛ جدا از اینکه باید خبر علل (نه خبر التوحید) در این خصوص مبنای بررسی باشد؛ به‌خصوص باتوجه‌به مصادر اولیهٔ این حدیث باید کلمهٔ «و آله» در نقل توحید را از اضافات ناسخین دانست.

تعدادی از گزارش‌های این حدیث را با اسناد دیگر به‌منظور نشان‌دادن کثرت طرق و تعدد منابع در

۱. این دو به دو معنای متفاوت به کار رفته است و هر کدام دلیلی جدا بر انتقال این خبر است. لزوماً کثرت طرق یک روایت در منابع متعدد نیامده است و حدیث مذکور در منابع متعدد هم لزوماً تعدد طرق ندارد. درحقیقت بین این دو مفهوم عموم‌وخصوص من‌وجه است.

منابع کتب تسنن یـاد مـی‌کنیم: خطیـب بغـدادی (۲٤٥/۱۳؛ سـخاوی (٦۱/۱؛ نـک: ابـن‌جـوزی ۱٥۳/۱؛[1] ابن‌حجر عسقلانی، ٤۷۷/٥؛ هیتمی، احمدبن‌علی، ۸۲/۱؛ سخاوی، ٦۱/۱؛ سفیری، ۷۳/۱).

اما منابع اهل تسنن به موضوع‌بودن این حدیث تأکید کرده‌اند: با اینکه در هیچ‌کدام از این منـابع دلیـل موضوع‌بودن ذکر نشده است و درنهایت آنکه به تأکید بر شهرت بر توثیق راویان، به ضـعف یکـی از آنـان؛ یعنی ابی‌الحسن البلدی (خطیب بغدادی، ۲٤٥/۱۳) اشاره شده است.

مؤلفان و حدیث‌شناسان بزرگ در منابع عامی به موضوع‌بودن حدیث سخن گفتـه‌انـد و تقریبـاً در ایـن ارزیابی متفق‌اند:[2] خطیب بغدادی حدیث را منکر دانسته است (۲٤٥/۱۳) و این سـخن او در بـین دانشـیان بعدی مقبول افتاده است (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۹/٤؛ ابـن‌جـوزی، ۱٥۳/۱؛ شـوکانی، ٤٦۹/۱؛ ابـن‌عـراق، ۱۷۱/۱).

گونه‌های دیگری از روایاتی با مضمون بکاء الاطفال و شهادت آنان در منابع حدیثی اهـل‌سـنت نیـز از ابن‌عمر ذکر شده و به موضوع‌بودن آن‌ها تأکید شده است (سیوطی، ۹۰/۱تا۹۱).

نکتهٔ درخورِ ذکر و در مقابل این خبر و اخبار مشابه که گریهٔ طفل را ذکری الهی دانسته‌اند آن است کـه از قضا بعضی از روایات منقول در منابع عامی دلالت بـر آن دارد کـه گریـهٔ طفـل از سـوی شـیطان اسـت (دیلمی همدانی، ٥۳/٥).

گفتیم که منابع امامیه به اخبار ابواحمد همدانی طریقی دیگر به‌جز صدوق ندارند. ازاین‌رو، عامی‌بودن ابواحمد و نیز تعدد طرق و کثرت منابع اهل تسنن در نقل این حدیث، برخلاف امامیه که به‌جز یک طریق و آن هم توسط صدوق نقل شده است، نشان از اصالت عامیِ خبر و انتقال به جوامـع حـدیثی امامیـه اسـت. همین خبر عامی و موضوع در منابع امامیه به‌سبب غفلت از عامی‌بودن و منتقلـه‌بـودن و موضـوع‌بـودن آن، جایگاهی ویژه و مستندی برای احکام فقهی، عقاید کلامی، احادیث تفسیری و تربیتی قرار گرفته است.

این روایت بعدها مستند احکام فقهی در امامیه شده است (حر عـاملی، وسـائل الشـیعة، ۷٦۳، بَـابُ عَدَمِ جَوَازِ ضَرْبِ الْأَوْلَادِ عَلَى بُكَائِهِمْ). حر عاملی در هدایة الأمة که خود نوعی فقه روایی است نیز دوبـاره بدین حدیث استناد کرده است (۳۳۸/۷). بروجردی نیز در «باب ما ورد من النهی عن ضرب الأطفال علی بکائهم» بدین سخن استناد کرده است (٤۱۷/۲۱).

دربارهٔ اینکه آیا روایات غیر "الفقیه" صدوق می‌تواند مستند فقهی قرار گیرد یا خیر و دعـوای اصـولیان و

---

۱. اولاً رد حدیث توسط ابن‌جوزی نشان از نقل و استناد اهل تسنن بدان است؛ ثانیاً، رد این خبر توسط ابن‌جوزی اندیشه و اجتهاد اوست که در بسـیاری از مـوارد توسط دیگران پذیرفته نشده است.

۲. تنها هیتمی با ذکر این حدیث به فضیلت صلوات بر پیامبر استناد کرده است (۸۲/۱)

اخباریان در این خصوص، نظرات متفاوت و گاه متضادی ارائه شده است که خواننده می‌تواند به الرسائل الفقهیة علامه وحید بهبهانی و الحدائق الناضرة بحرانی بنگرد. در هر صورت این سخن توحید و علل در الفقیه مستند هیچ حکم فقهی توسط خود صدوق قرار نگرفته است. تفاسیر مأثور امامیه نیز ذیل آیهٔ فطرت بدین حدیث استناد کرده‌اند (حویزی، ۱۸٤/٤)؛ در مباحث کلامی در وافی فیض کاشانی از این حدیث یاد شده (۳۹/٤تا٤٠) و تلاش کرده است تا سرّ این شهادت را نیز تبیین کند. همچنین تلاش شده است به عنوان مؤیدی در باب مباحث فطرت (قلی‌پور، ۳۳) و تعلیم و تربیت و اخلاق بدان استناد کنند (محمدی ری‌شهری، ۳۱۰/۱٤؛ مجلسی، ۱۰۳/۱۰۱).

دیگر منابع امامیه نیز در ابواب مختلفی از این حدیث و نقل صدوق بهره برده‌اند.[1]

این روایت در منابع اهل‌سنت به وفور نقل شده است که این خود قرینه‌ای دیگر بر عامی‌بودن سراج است. کثرت نقل و تکرر طرق در منابع اهل تسنن از قرائن عامی‌بودن خبر و سراج همدانی خواهد بود. ازاین‌رو، می‌توان این خبر را از اخبار منتقلهٔ نااستوارِ عامه دانست که به نقل صدوق به منابع امامیه راه یافته است و سپس نه‌تنها در مقام اخلاق و عقاید، بلکه حتی در مقام تکلیف و فقه و تفسیر مستند عالمان پسین قرار گرفته است.

٤ . ۲. بررسی خبر ازدواج بدل: منتقلهٔ نااستوار

ازدواج بدل، نوعی ازدواج جاهلی است که در آن طرفین، همسران یکدیگر را به‌عنوان زوجه انتخاب می‌کرده‌اند (طبری، ۱۵۲/۱۹). این نوع ازدواج، در منابع امامیه هیچ‌گاه محل بحث نبوده و تنها به‌واسطهٔ همین یک روایت صدوق بدان اشاره شده است. حدیث بدل در نکاح که صدوق آن را در معانی الأخبار (۲۷۵) به سندی از سراج همدانی و به‌نقل از ابوهریره گزارش کرده است، در بیان نهی سنت جاهلی بدل در ازدواج است که در بیان شأن نزول آیهٔ «وَ لا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْواجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ» (احزاب: ۵۲) گزارش شده است. انتهای گزارش البته به نقلی از پیامبر اختصاص یافته است که او صریحاً در مواجهه با پیشنهاد بدل ازدواج با عایشه توسط مالک فزاری، او را از تحریم این حکم در اسلام آگاه می‌سازد. بنابراین، روایت یادشده دو ادعا دارد: وجود سنت جاهلی ازدواج بدل و نسخ آن با آیهٔ ۵۲ احزاب. هر دو مفاد این روایت محل تردیدهای جدی در فریقین قرار گرفته است.

سخن یادشده در منابع امامی مورد اقبال قرار نگرفته است و حتی منابع تفسیر روایی امامیه همچون نور الثقلین و کنز الدقائق و البرهان و صافی که معمولاً روایات تفسیری و شأن نزول‌های صدوق را نقل می‌کنند از کنار این خبر گذشته‌اند. از میان متون حدیثی و روایی امامیه، فقط مجلسی در بحار و در دو باب «ما

---

۱) حر عاملی، وسائل الشیعة، ۷۱/۱؛ مجلسی در چند موضع ۳۸۱/۵۷ همراه با شرح حدیث و تذکار به ضعف آن؛ مجلسی، ۵۵/۹۱؛ استرآبادی، ٤۳۹.(

نهی عنه من نکاح الجاهلیة» (۳۷۰/۱۰۰) و «احوال عائشة و حفصة» (۲۳۸/۲۲) بدان استناد کرده است.[۱]

شاید دلیل گزارش‌نکردن این روایت، انکار این سنت توسط مورخان در عرب جاهلی؛ ازجمله طبری[۲] و نَحّاس (سفیری، ۲۲۱/۱٤) و عدم‌اعتبار سندی گزارش ابوهریره باشد (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۸٤/۹؛ سفارینی، ٥۷٦/٥؛ هیثمی، ۹۲/۷) و به لیّن‌الحدیث‌بودن او سخن گفته است (همو، ٦٦/۳).

روایت ابوهریره در منابع اهل تسنن مدِّنظر بسیاری قرار گرفته و در کتب حدیثی، فقهی، تاریخی و تفسیری بدان استناد شده است؛ ازجمله ذیل آیهٔ ٥۲ سورهٔ احزاب (قرطبی، ۲۲۰/۱٤تا۲۲۱؛ سیوطی، ٦۳۸/٦؛ نووی، ۲٥۹/۲) در هر سه منبع یادشده، روایت مرسل نقل شده است.

از میان منابع عامی، ابن‌کثیر به سند کامل از ابن‌بزاز این حدیث را نقل و سپس وجه ضعف آن را نیز به استناد او بیان کرده است: «إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لَيِّنُ الْحَدِيثِ جِدًّا، وَ إِنَّمَا ذَكَرْنَاهُ لِأَنَّا لَمْ نَحْفَظْهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ وَ بَيَّنَّا الْعِلَّةَ فِيهِ» (۳۹۸/٦).

چنان‌که در مقایسهٔ سند حدیث در منبع بالا مشاهده می‌شود خبر یادشده با نقل صدوق در ذیل سند؛ یعنی «عَبْدُ السَّلَام عن إِسْحَاق‌بن‌عَبْدِاللَّه‌بن‌أَبِي فَرْوَة عَنْ زَيْدِبنِ‌أَسْلَمَ عَنْ عَطَاءِبنِ‌يَسَارٍ عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ» یکسان است و در صدر سند با نقل صدوق متفاوت است، اما متن روایت با تفاوتی بسیار کم در دو مأخذ عامی و امامیه شبیه با یکدیگر است. ثعلبی البته به طریقی دیگر روایت را گزارش کرده است که حمانی هم در آن وجود دارد (٥٦/۸). این روایت از علقه و تعلق خاطر و مذهب عامی سراج حکایت دارد. جستجوی فراوان، سندی مشابه صدر سند صدوق در منابع عامه از این خبر به دست نداد.

ذیل روایت در گزارش فزاری و مواجههٔ او با پیامبر به طرق دیگر همانند هاشم‌بن‌عروة در منابع عامی روایت و تلقی به قبول شده است (بلاذری، ٤۱٤/۱؛ دارقطنی، ۳۰۹/٤تا۳۱۰).

در تفاسیر روایی اهل بیت نیز ذیل این آیه هیچ اشارتی به ازدواج بدل و نهی آیهٔ احزاب از آن به میان نیامده است و در عوض، آیه را ناظر به ازدواج با محارم دانسته‌اند که در آیهٔ ۱۲۳ سورهٔ نساء بدان تصریح شده است (تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ۲۲۸/۱۲؛ کلینی، ۳۸۸/٥؛ حویزی، ۲۹٤/٤).

در هر صورت روایت ازدواج بدل نیز همانند روایت نهی از ضرب اطفال از اخبار منتقلهٔ نااستواری است که البته بسیار کم‌رنگ‌تر از حدیث پیشین در میراث امامیه به‌عنوان خبری شیعی جای گرفته است.

٤. ۳. بررسی گفت‌وگوی سفیان ثوری با امام صادق: منتقلهٔ استوار

سفیان‌بن‌سعیدبن‌مسروق ثوری، معروف به سفیان ثوری (۹۷تا۱٦۱) (ابن‌ندیم، ۳۱٤تا۳۱٥) از محدثان

---

۱. از کتب معاصر این حدیث در تفسیر اهل بیت(ع) (۲۲۸/۱۲) ذکر شده است.

۲. طبری البته اصل روایت ابوهریره را منکر نیست، اما پیشنهاد مالک فزاری را دال بر تحقیر عایشه دانسته است (نک: قرطبی، ۲۲۱/۱٤).

بزرگ اهل‌سنت و مشایخ بزرگ صوفیه[1] و از عارفان دارای استقبال و اقبال در کتب عرفانی است.[2] در مذهب او تردیدهایی شده است: اما رجالیون شیعه و قاطبهٔ رجالیون عامی از او به‌عنوان یکی از محدثان اهل‌سنت نام برده‌اند. در منابع رجالی، در توثیق او هم اختلاف‌نظر وجود دارد. بسیاری از رجالیون شیعه او را امامی ندانسته‌اند (علامه حلی، ۲۲۸) و بعضی او را زیدی‌مذهب دانسته‌اند (ابن‌ندیم، ۲۵۳). کشی، روایتی را نقل کرده است که راوی در محضر امام صادق از وضع/جعل اخبار توسط سفیان ثوری به‌خصوص اخبار فقهی سخن گفته است که امام، سفیان را دروغ‌گو دانسته است (کشی، ۳۹٤). رجالیون شیعه با استناد به چنین خبرهایی او را جعال، کذاب، مدلس و مزور توصیف کرده‌اند (نمازی شاهرودی، ٤/۹۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۳۲). بااین‌حال، منابع عامی او را بسیار ستوده‌اند (خطیب بغدادی، ۱٥٤/۹).

چه‌بسا راز این اختلاف‌ها در شخصیت و مذهب و توثیق او، زیست چندگانهٔ او باشد که سفیان در توصیف خود گفته است: «إذا کنت بالشام فاذکر مناقب علی رضی الله عنه، و إذا کانت بالکوفة، فاذکر مناقب ابی‌بکر و عمر رضی الله عنهما» (ذهبی، ۲٦۰/۷).

سفیان ثوری در سند بیش از هجده نقل صدوق در کتب مختلف او ازجمله علل (۲۱٤/۱)؛ الامالی (٤)؛ توحید (۱۷۹)؛ معانی الأخبار (۳۰٦)؛ کمال الدین (ج۲۷۹/۱) و حتی الفقیه (۱٤٥/۱) حضور دارد. بیشترین نقل صدوق از از سفیان ثوری در همین کتاب خصال است: دو روایت از پیامبر (٦۸/۱ و ٦۰۱/۲)، دو روایت از امام صادق (٤۸۱/۲ و ۱٦۹/۱) و دو نقل در خصوص حضرت علی (ابن‌بابویه، الخصال، ۱۸٦/۱ و ۱۹۹/۱).

حدیثی که در اینجا سراج از امام صادق نقل کرده است (همو، همان، ۱٦۹/۱) توصیه‌های امام باقر به فرزندش امام صادق در امر به سه چیز و نهی از سه چیز دیگر در اخلاقیات است، اما توصیه‌های روایت در اینجا بیش از سه چیز است. این سخن در میان امامیه در طریقی دیگر و با سندی کوتاه‌شده توسط جمال الدین شامی (قرن۷) به‌نقل از علی‌بن‌یوسف مدائنی (شامی، ٦۳۸) از سفیان ثوری نقل شده است.

نکتهٔ تأمل‌برانگیز اینکه این حدیث علی‌رغم نکات و توصیه‌های مهمِ حضرت، در دورهٔ پس از صدوق مدِّنظر قرار نگرفته است و فقط مجلسی است که در بحار (۱۹۲/۷٥) بدان استناد کرده است، اما در منابع اهل‌سنت، تمام یا بعضی قسمت‌های آن در کتب متعدد و به اسناد متفاوت مورد استناد و توجه قرار گرفته است (هیتمی، ۲۸؛ سمعانی، ۲٥۱/۸). البته بلاذری (۱۱۳/۲) در این میان نقل کامل‌تری دارد که هم

۱. نویسندگان نوشتارِ «شناسایی میراث صوفیان خراسان در آثار شیخ صدوق» (مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، ش۶۹، س۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰) کوشش خوبی در ردیابی آثار صوفیانه در آثار شیخ صدوق داشته‌اند.

۲. برای شرح حال تفصیلی او نک: (تهذیب الکمال، ۱٥٤/۱۱تا۱٦۹؛ المنتظم، ۲٥۳/۸؛ ابن‌سعد، طبقات، ۳۷۱/٦ به‌نقل از:خطیب بغدادی، ۱٥۳/۹).

پوشانی درخورِ توجهی با نقل صدوق دارد اما نقلی کامل‌تر را ابن‌طرار (۱۹٤/۱) دارد.

سه نفر اولِ سند صدوق را در قسمت مشایخ این نوشتار نشان دادیم که عامی هستند. ازاین‌رو، این خبر از اخبار منتقله است و به‌سبب متن، مستقیم و حکمت‌های آن استوار است.

اما جالب‌تر آنکه بعضی منابع عامی، این سخنان گهربار که جز از دهـان مبـارک ائمـهٔ اخـلاق و دیـن صادر نمی‌شود را به سفیان ثوری نسبت داده‌اند (دینوری، ٤/١٤٤).

گفت‌وگوی علی(ع) و کمیل را صدوق به نقل چهارده تن از مشایخش و با هفده سند متفاوت به تفصیل در سند و متن در کمال الدین (۲۸۹/۱تا۲۹۲) و خصال (۱۸۷/۱) ذکر کرده است که یکی از ایـن اسـناد بـه سراج همدانی بر می‌گردد (کمال الدین، ۲۹۲/۱). این نقل از مشایخش که از بعضی در قم (همچون پـدر) و از بعضی در ایلاق همچون حنفی شاشِی و از بعضی در همدان همچون احمدبن‌زیاد و سراج روایت‌گری شده است، از موارد نقل بی‌نظیر در آثار و منقولات صدوق است. این سخن از احادیثی است که فریقین بـا اسانید خاص خود آن را روایت کرده‌اند (هیتمی، ۲۸؛ سمعانی، ۲۵۱/۸)، اما صدوق کوشیده تا عـلاوه بـر نقل امامیِ آن، از نقل اهل تسنن در تقویت آن بهره بگیرد. ازاین‌رو، این خبر از اقسام خبر مشترک اسـت کـه با تفاوت‌هایی در متن در فریقین روایت شده است.

قدیمی‌ترین متن موجـود از ایـن حـدیث در منـابع اهـل‌سـنت را بـلاذری متوفـای ۲۷۹ داشـته اسـت (بلاذری، ۱۱۳/۲) اما متنی با مشابهت بیشتر با گزارش صدوق را، محدث و فقیه عامی معاصرِ صدوق، ابن طرار گزارش کرده است (ابـن‌طـرار، ٦۹٦/۱). شـبیه گـزارش تفصـیلی و تعـدد طـرق و کثـرت اسـانید در خصوص این حدیث همراه با تفاوت‌های نقل این دیدار را ابن‌عساکر در عامه با دقت فـراوان گـزارش کـرده است (خطیب بغدادی، ۲۵۱/۵۰تا۲۵۵).

بررسی تطبیقی و تطور نقل و تفاوت اسناد و تشابه روایات در خصوص این روایـت می‌توانـد موضـوع پژوهشی جدا قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

سراج همدانی ازجمله مشایخ غیرامامی صدوق است که در همدان از وی تحمل حدیث کـرده اسـت. صدوق از او شش خبر در کتب خود نقل کرده است که تعدادی از این اخبار در کسوت اخبار منتقله هستند (استوار و نااستوار) و یک خبر از اقسام روایات مشترک. تحلیل و پیگیری داده‌ها نیز نشان از رهیابی بعضـی احادیث سراج به نقل صدوق به کتب فقهی امامیه است، درحالی‌که صدوق هیچ‌گاه در کتب فقهی خود این احادیث را مبنا قرار نداده است. از تحلیل داده‌های محدود صدوق و پیگیری مشـایخ سـراج زاهـد در کتـب

رجالی فریقین و نیز نوع روایات او در آثار صدوق، از یک سو به مـذهب غیرامـامی او رهنمـون شـدیم و از دیگر سو، روایات صدوق از این شیخ در بازآفرینی قسمتی از روایات اهل‌سنت نیز کـه از بـین رفتـه اسـت، مفید می‌باشد. دایرهٔ احادیث منقول از سراج در کتب حدیثی صدوق نیز از احادیث منقلهٔ استوار تا احادیث منقلهٔ نااستوار درخورِ پیگیری است. حدیث عدم‌ضرب اطفال، نمونهٔ بارز اخبار موضوع است که به‌واسطهٔ همین ابواحمد به کتاب صدوق و سپس کتب دیگر امامی انتقال یافته است.

منابع

قرآن کریم

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، التوحید، چاپ‌اول، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، ۱۳۹۸ق.

_______________، الخصال، به‌تحقیق و تصحیح علی‌اکبـر غفـاری، چـاپ‌اول، قـم: جامعـهٔ مدرسـین حـوزهٔ علمیه، ۱۳٦۲.

_______________، الخصال، قم: جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، ۱۳٦۲.

_______________، الامالی، چاپ‌ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷٦.

_______________، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، چاپ‌اول، قم: دار الرضی، ۱٤۰٦ق.

_______________، الخصال، ترجمهٔ سیداحمد فهری زنجانی، چاپ‌اول، تهران: اسلامی، بی‌تا.

_______________، علل الشرائع، چاپ‌اول، قم: داوری، ۱۳۸٥.

_______________، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، چاپ‌اول، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.

_______________، فضائل الاشهر الثلاثة، چاپ‌اول، نجف: الآداب، ۱۳۷۹ق.

_______________، کمال الدین و تمام النعمة، چاپ‌دوم، تهران: اسلامی، ۱۳۹٥ق.

_______________، معانی الأخبار، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۳ق.

_______________، کتاب من لا یحضره الفقیه، به‌تصحیح علی‌اکبـر غفـاری، چـاپ‌دوم، قـم: دفتـر انتشـارات اسلامی، ۱٤۱۳ق.

_______________،الهدایة فی الأصول و الفروع، قم: مؤسسهٔ امام هادی(ع)، ۱٤۲۸ق.

ابن‌جزری، محمدبن‌محمد، غایة النهایة فی طبقات القراء، بی‌جا: ابن‌تیمیه، ۱۳٥۱ق.

ابن‌جوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

_______________، الموضوعات، مدینه: محمدعبدالمحسن صاحب المکتبة السلفیة، ۱۹٦٦م.

ابن‌حبان، محمدبن‌حبان، الثقات، هند: دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۹۳ق.

ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن‌علی، فتح الباری شرح صحیح بخاری، بیروت: دار الکتب العالمیة، ۱٤۲٤ق.

_______________، لسان المیزان، بیروت: اعلمی، ۱۳۹۰ق.

ـــــــــــــــــــــ، نزهة الألباب فی الألقاب، ریاض: رشد، ۱٤۰۹ق.

ابن‌حجر هیتمی، احمدبن‌محمد، الدر المنضود فی الصلاة و السلام علی صاحب المقام المحمود، عربستان: دار المنهاج، ۱٤۲٦ق.

ابن‌سعد، محمدبن‌سعد، طبقات الکبری، بیروت: دار صادر، بی‌تا.

ابن‌طرار، معافی‌بن‌زکریا، الجلیس الصالح الکافی و الأنیس الناصح الشافی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۲٦ق.

ابن‌عراق، علی‌بن‌محمد، تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۹ق.

ابن‌عساکر، علی‌بن‌حسن، الأربعین البلدانیة، به‌تحقیق محمد مطیع حافظ، بیروت: دار الفکر، ۱٤۱۱ق.

ـــــــــــــــــــــ، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دار الفکر، بی‌تا.

ابن‌فاخر، محمدبن‌فاخر، موجبات الجنة، بی‌جا: عبدالرحمن، ۱٤۲۳ق.

ابن‌ماکولا، علی‌بن‌هبةالله، الإکمال فی رفع الإرتیاب عن المؤتلف و المختلف فی الأسماء و الکنی و الأنساب، ریاض: رشد، بی‌تا.

ابوالفداء، اسماعیل‌بن‌علی، تقویم البلدان، تهران: سفیر اردهال کتابخانهٔ موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲.

ابویعلی خلیلی، خلیل‌بن‌عبدالله، الإرشاد فی معرفة علماء الحدیث، به‌تحقیق محمدسعید عمر ادریس، ریاض: رشد، ۱٤۰۹ق.

امامی حجتی، علی‌اکبر و وحید حامد، پراکندگی جغرافیایی رجال شیعه در ایران تا پایان قرن ششم بر پایهٔ منابع رجالی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۹.

انصاری، سکینه و علی عادل‌زاده، «شناسایی میراث صوفیان خراسان در آثار شیخ صدوق»، مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، ش۶۹، س۲۷،، بهار و تابستان۱۴۰۰، صص۱۷۳تا۲۰۵.

بحرانی، یوسف‌بن‌احمد، الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰٥ق.

برقی، احمدبن‌محمد، رجال؛ الطبقات، تهران: انتشارات جامعهٔ طهران، بی‌تا.

بسام، مرتضی، زبدة المقال من معجم الرجال، بیروت: دار المحجة البیضاء، ۱٤۲٦ق.

بلاذری، احمدبن‌یحیی، جمل من انساب الأشراف، به‌تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱٤۱۷ق.

ـــــــــــــــــــــ، انساب الأشراف، بیروت: دار الفکر، ۱٤۱۷ق.

بهبهانی، محمدباقربن‌محمداکمل، الرسائل الفقهیة، قم: مؤسسهٔ علامه وحید بهبهانی، ۱٤۱۹ق.

ثعلبی، احمدبن‌محمد، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، جده: دار ناشر، بی‌تا.

حافظ مزی، یوسف‌بن‌عبدالرحمن، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، محقق: د. بشار عواد معروف، بیروت: الرسالة،

۱٤۰۰ق.

حر عاملی، محمدبن‌حسن، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت: اعلمی، ۱٤۲٥ق.

________________، وسائل الشیعة، به‌تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۱٦ق.

________________، هدایة الأمة إلی أحکام الأئمة، بی‌جا: مجمع البحوث الإسلامیة، ۱٤۱۲ق.

حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعه، تفسیر نور الثقلین، به‌تصحیح هاشم رسولی، قم: اسماعیلیان، ۱٤۱٥ق.

خزائلی، محمد، شرح گلستان، تهران: بدرقهٔ جاویدان، ۱۳۸۱.

خطیب بغدادی، احمدبن‌علی، تاریخ بغداد، به‌تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم: مؤسسهٔ خویی، بی‌تا.

دارقطنی، علی‌بن‌عمر، سنن الدار قطنی، بیروت: دار الفکر، ۱٤۱٤ق.

دارمی، عبدالله‌بن‌عبدالرحمن، سنن الدارمی، بی‌جا: دار المغنی، بی‌تا.

دیلمی همدانی، ابوشجاع، الفردوس بمأثور الخطاب، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱٤۰٦ق.

دینوری، احمدبن‌داود، المجالسة و جواهر العلم، بحرین: جمعیة التربیة الاسلامیة، ۱٤۱۹ق.

ذهبی، محمدبن‌احمد، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، به‌تحقیق تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ۱٤۱۳ق.

________________، سیر اعلام النبلاء، به‌تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱٤۰۹ق.

________________، سیر أعلام النبلاء، قاهره: دار الحدیث، ۱٤۲۷ق.

رافعی قزوینی، عبدالکریم‌بن‌محمد، التدوین فی اخبار قزوین، به‌تحقیق عزیزالله عطاردی قوچانی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۰۸ق.

________________، التدوین فی اخبار قزوین، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

ستار، حسین و رضا مؤدب، «بررسی نقش روات مشترک در اخبار منتقله؛ مطالعهٔ موردی، جِعّابی از مشایخ صدوق»، حدیث پژوهی، ش۱، فروردین ۱۳۹۳، صص۲۰۷تا۲۳۸.

ستار، حسین، «نقش نیشابور در شکل‌گیری شخصیت علمی و تدوین آثار شیخ صدوق»، تاریخ و فرهنگ، ش۲، بهمن۱۳۹۹، صص۹تا۳٥.

________، بررسی و تحلیل دلایل و پیامدهای روایات منتقله در آثار شیخ صدوق، قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۳.

سخاوی، محمدبن‌عبدالرحمن، القول البدیع فی الصلاة علی الحبیب الشفیع، بی‌جا: الریان، ۱٤۲۲ق.

سفارینی، محمدبن‌احمد، کشف اللثام شرح عمدة الأحکام، کویت: وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامیة، ۱٤۲۸ق.

سفیری، شمس‌الدین، المجالس الوعظیة فی شرح احادیث خیر البریة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۲٥ق.

سمعانی، عبدالکریم‌بن‌محمد، الأنساب، به‌تحقیق عبدالرحمن‌بن‌یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲.

سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر، اللآلیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۷ق.

________، جامع الأحادیث الجامع الصغیر و زوائده و الجامع الکبیر، بیروت: دار الفکر، بی‌تا.

________، طبقات الحفاظ، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۰۳ق.

شامی، یوسف‌بن‌حاتم، الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم، بی‌جا: نشر اسلامی، ۱٤۲۰ق.

شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۰ق.

شوشتری، نوراللەبن‌شرف‌الدین، احقاق الحق و ازهاق الباطل، قم: چاپخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱٤۰۹ق.

شوکانی، محمد، الفوائد المجموعة فی احادیث الموضوعة، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.

صابری همدانی، احمد، تاریخ مفصل همدان، تهران: شاکر، ۱۳۸۱.

صفدی، خلیل‌بن‌ابیک، الوافی بالوفیات، به‌تحقیق احمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱٤۲۰ق.

صفوری شافعی، عبدالرحمن، نزهة المجالس و منتخب النفائس، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱٤۱۹ق.

طبری، محمد بن جریر، تفسیر الطبری، بیروت: دار الکتب العلمیة،۱٤۲۰ق.

طوسی، محمدبن‌حسن، قم: رضی، بی‌تا.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، رجال العلامة الحلی، نجف: دار الذخائر، ۱٤۱۱ق.

عیدی، مجتبی، سیری در تاریخ تشیع همدان از آغاز تا قرن دهم، تهران: ادیان، ۱۳۹۹.

فیض کاشانی، محمدبن‌شاه‌مرتضی، الوافی، اصفهان: چاپخانهٔ امام امیرالمؤمنین علی(ع)، ۱۰۹۱م.

قرطبی، محمدبن‌احمد، الجامع لأحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳٦٤.

قلی‌پور، حسن، «تأملی در امکان استعدادی فطرت»، قم: فصلنامهٔ معرفت، س۱۷، ۱۳۸۹، صص۲۳تا۳۸.

کحاله، عمررضا، معجم المؤلفین، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷٦ق.

کشی، محمدبن‌عمر، رجال الکشی؛ اختیار معرفة الرجال، مشهد: مؤسسهٔ نشر دانشگاه مشهد، ۱٤۰۹ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، به‌تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱٤۰۷ق.

کنتوری، حامدحسین‌بن‌محمدقلی، شوارق النصوص فی تکذیب فضائل اللصوص، قم: دار الفکر، بی‌تا.

کوفی، فرات‌بن‌ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: مؤسسهٔ چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی، ۱٤۱۰ق.

مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، قم: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

________، تنقیح المقال فی علم الرجال، به‌تحقیق محی‌الدین مامقانی، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۳۱ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، بحار الانوار، بیروت: دار الإحیاء التراث العربی، ۱٤۰۳ق.

محمدی ری‌شهری، محمد، دانشنامهٔ قرآن و حدیث، قم: مؤسسهٔ فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۹۰.

نجاشی، احمدبن‌علی، فهرست اسماء مصنفی الشیعة، مؤسسهٔ نشر اسلامی، بی‌تا.

نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، تهران: فرزند مولف، ۱٤۱٤ق

نوری، حسین‌بن‌محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: آل البیت(ع)، ١٣٦٦.
نووی، محمد، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی‌تا.
هذلی، ابوالقاسم، الکامل فی القراءات العشر والأربعین الزائدة علیها، بی‌جا: سما، ١٤٢٨ق.
هیتمی، احمدبن‌علی، الزواجر عن اقتراف الکبائر، بی‌جا: دار الفکر، ١٤٠٧ق.
هیثمی، علی‌بن‌ابوبکر، کشف الأستار عن زوائد البزار، بی‌جا: الرسالة، ١٣٩٩ق.
ـــــــــــــــــ، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، قاهره: القدسی، ١٤١٤ق.
یاقوت حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء الثراث العربی، بی‌تا.